

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

اصل بحثی که این جا مطرح شد راجع به این بود که باید در حال قبول اهلیت موجب به حال خودش باشد و بالعکس، بعد ایشان اشکال کرد که در باب وصیت شما چه چیزی می گوئید؟ چون در آن جا شخص وصیت می کند و قبولش بعد از موتش است، قبول موصی له، فوت کرده و از صلاحیت خارج شده، ایشان در آنجا جواب داد که ما در باب وصیت قبول رکن عقد نیست، مثل بیع و اینها، این جا رکن عقد است و آنجا رکن نیست.

بل هو شرط حقیقه به تعبیر ایشان، این که قبول شرط است. من راجع به این کلمه شرط هم باید توضیح بدهم چون عرض کردم شبیه مهر در عقد نکاح که آنجا شرط است و عرض کردیم که، این مثالی که من زدم از یک جهت درست است یعنی رکن عقد نیست اما مانحن فیه جناب آقای قبول در باب وصیت از قبیل مهر نیست که شرط باشد، آن شرط فی ضمن العقد است، اینجا شرط در ضمن عقد نیست.

یکی از حضار: غایه القصوی حضرتعالی وصیت را ایقاع می دانید یا عقد؟

آیت الله مددی: وصیت را یک نوع تملیک می دانید خصائص خودش را دارد.

پرسش: این عقد است؟

آیت الله مددی: نه عقد هم نیست چون احتیاج به قبول از طرف مقابل الان ندارد. حتی اگر رد کرد در زمان حیات موصی و بعد قبول کرد درست است.

حالا من توضیحاتش را یک مقدار عرض کردم و یک مقدار دیگر هم عرض می کنم تا روشن بشود.

عرض کردیم در این کتاب جامع الاحادیث در جلد ۲۴ باب شصت باب وصایا صفحه ۳۲۸ ایشان متعرض روایاتش شدند، البته مثل همین کار هم در وسائل هم هست چون یکی دو تا روایت زیادی داشت لذا این مسئله را اینجا الان از کتاب جامع الاحادیث می خوانیم. توضیحات کافی برای حدیث اول عرض کردیم از کتاب محمد ابن قیس است که علی اقوی الاحتمالات از کتاب قضایا و سنن و احکام امیرالمومنین سلام الله علیه گرفته شد.

پس اصل این روایت نوشتاری است در قرن اول بوده، اصل روایت، حالا این نوشتار مال امیرالمومنین بوده، مال حارث اول بوده، ابورافع بوده، پسرش بوده، نوه اش بوده احتمالات هست و این روایت در قرن دوم توسط امام باقر صلوات الله و سلامه تایید شدند و این در قرن دوم بود.

در قرن سوم که محل کلام است این در کتابی مثل ابن ابی نجران ظاهرا آمده باشد. در قرن چهارم هم در اول قرن در کتاب کافی بوده، آخر قرن هم در کتاب مرحوم صدوق بوده، قرن پنجم هم در مصادر حدیثی در کتاب مرحوم تهذیب بوده، شیخ بوده التهذیب و به لحاظ فتوا هم غیر از این که حالا آن دو نفر فتوا دادند شیخ هم با یک تغییر مختصری فتوا داده و مفید هم به عین این روایت فتوا داده، تقریبا به عین الفاظ فتوا داده و بعد هم فتوای اصحاب بر همین شده و این خلاصه اش این است که قام وارثه مقامه، اگر موصی له فوت کرد مرحوم شیخ می خواهند از این بفهمند که اصولا این وصیت و قبول رکنش نیست و إلا اصلا کلا این احکامی که دارد خاص خودش است.

خدمتتان عرض کردم، من نمی دانم عرض کردم یا در ذهنم بود که عرض کنم، نمی دانم حالا، از بس که آدم گاهی فراموش می کند، ما در باب عقود عرض کردم یک نکته اصلی که داریم آن نکته اصلی این است که به قول آقایان در عالم اعتبار نفسانی آنی را که اینها قرار روی آن گذاشتند، بنا روی آن گذاشتند یک امر و یک حقیقت وحدانیه است، یک امر وحدانی است و آن این که این کتاب ملک آن آقا بشود در مقابل صد تومان که ملک آن آقا بوده، این جابجایی و این کار انجام بگیرد و عرض کردم این اعتبار نفسانی اولیه خودش عقد نیست، عقد آن ابراز لفظی است، آن وقت اصطلاحا قبول آن ابراز لفظی است که به یتّم العقد در مقام انشاء، قبول اصطلاحا

این است، آنی که اولش ایجاب است و آنی که تمام می شود قبول است، قبول آن چیزی است که تمام این حساب بشود، این راجع به این و لذا بعضی از موارد گفتیم تقدم قبول نیست، اینها به نحو ایجاب است، حقیقت قبول آن چیزی است که در مقام ابراز لفظی آن اعتبار نفسانی آن به عنوان نتیجه نهایی و آثار بر او بار می شود.

یک نکته این است که در باب وصیت چنین چیزی و لذا عقود احتیاج به طرفین دارند، در باب وصیت چنین چیزی نیست، اصلاً در باب وصیت معامله ای نیست یعنی یک امر وحدانی نیست که بین طرفین باشد، تا ابراز لفظی بشود به آن اعتبار از طرف مقابل. بگویند من فوت کردم این فرش را هم به فلانی بدهیم، این خود وصیت است، این یک چیزی نبوده که قرار با آن آقا گذاشته باشد که از او بگیرد و او هم قبول بکند، اصلاً شاید روحش هم خبر ندارد، سفر رفته و بعد از دو سال از سفر برگشت گفتند دو سال قبل این آقا، خودش هم هست، فرض کنید موصی زنده است، وصیت کرده، آن وقت مشکلی که در باب وصیت هست اولاً این واضح شد که یک حقیقت وحدانی نبوده که ابراز بیاید، اصلاً این نبوده، مرحوم شیخ از این راه وارد نشده.

نکته دوم در باب وصیت قبول تاثیرگذار هست بدون شک، لکن مثل رکن نیست، مثل بقیه موارد، تاثیرگذار هست و بعدش هم رکن اگر قبول آمد مادام زنده، مثلاً اگر رد کرد ما جاهای دیگه اگر رد کرد دیگه نیست اما اینجا اگر رد کرد می تواند قبول بکند، حتی گفته شده بعد از موت هم می تواند قبول بکند لذا خوب دقت بکنید ما در باب وصیت اولاً حقیقت خود این وصیت چیست؟ دوم حقیقت این قبول چیست؟ سوم حقیقت رد چیست؟ تاثیر مرد در موت در ملکیت تاثیرش چیست؟ قبول و رد بعد از مرگ تاثیرشان چیست؟ تصرف چه تاثیری می کند، مثل تصرف در باب هبه، این تاثیرش چیست؟

یعنی آن چه که در باب وصیت مشکل کرده اینهاست لذا ممکن است رد بیاید، بعد از رد قبول بیاید، این رد و قبول غیر از آن، این قبول به معنای قبول کرده داخل ملکش بشود نه این که چیزی را هم التزام داده است.

پرسش: تصرف لزوم می آورد

آیت الله مددی: آهان، مثل هبه.

در باب هبه عقد داریم، قبض داریم و تصرف داریم اما در این جا موت هم اضافه شده، رد هم اضافه شده. روشن شد مشکل وصیت

چیست؟

پرسش: یعنی از جهت عقد در جهت ایقاع؟

آیت الله مددی: آهان

در کلمات اصحاب آمد که عقدٌ یفتقر إلی ایجاب و قبول، خود صاحب جواهر نقل می کند از بعضی از معاصرین که اینها اشکال کردند که قبول نمی خواهد، شیخ هم تمایل به این رای دارد، به ذهن ما می آید که این رای حسب القاعده هم همین است، حالا ما از اولش شروع کردیم، اعتبار نفسانی را حساب کردیم و بعد آمدم آثاری که دارد.

در فروعی که در اینجا آمده به خاطر این نکته است رد قبل از موت موصی باشد، رد بعد از موت باشد، رد بعد از قبول باشد، قبول بعد از رد باشد و إلی آخره.

بعد مسئله قبض و بعد مسئله تصرف، آنچه که الان اینجا وصیت را مشکل می کند در حقیقت نکته اش این است و از طرف دیگه هم نمی توانیم تمام اینها را در همه اقسام تسری بدهیم، مثلاً وصیت کرده این فرش را برای مسجد قرار بدهد، آنجا قبول نمی خواهد دیگه، این فرش را بعد از مرگ من برای مسجد قرار بده.

پرسش: حاکم شرع چه؟

آیت الله مددی: حاکم شرع هم نمی خواهد قبول بکند.

پس روشن شد بحث وصیت چیست و مشککش کجاست؟ مرحوم شیخ هدفش این است که قبول در باب وصیت رکن نیست، غیر از قبولی است که در عقود دیگه هست، اصلاً ربطی به آن ندارد، آن انشای ابراز انشای لفظی است ابراز لفظی است برای تمام کردن آن التزامی که بینشان بود، آن التزام تمام بشود.

قبول در باب وصیت این طور نیست، این ظرافتهایی است که باید در نظر گرفته بشود، ما الان این فرع را مطرح می کنیم، طبعاً بقیه مسائل وصیت جای خودش لکن این فرع اگر درست جا بیفتد برای خیلی از مسائلی که در باب وصیت هست تاثیرگذار است.

احادیث دیگری که در باب داریم در مانحن فیه داریم یک حدیثی است که مرحوم کلینی هم دارد، مرحوم شیخ هم آورده، فقیه هم آورده، این روایت از کتاب نوادرالحکمة محمد ابن احمد است، محمد ابن احمد ابن یحیی، عادتاً در آن خرابی دارد، دیگه چون خیلی نمی خواهیم متعرض روایت بشویم روایت سندش مشکل دارد، قال سألت ابا جعفر الثانی، این موسی ابن جعفر احتمال دارد موسی ابن جعفر وه باشد یا موسی ابن جعفر بغدادی باشد، دو نفرند، یکیش قمی است و یکی بغدادی، احتیاج به شرحی دارد که دیگه از بحث کلا خارج می شویم. عن رجل اوصی إلیّ و امرنی أن أوتی عمن له فی کل سنة شیئاً فمات الامر فکتب علیه السلام اعطه ورثته، این را هم مرحوم شیخ در این باب آورده، البته این روایت فعلاً ما سر در نیاوردیم از این روایت، به خاطر این که معلوم نیست این مات الامر قبل الموصی است یا بعد الموصی است بلکه شاید شواهد روایت از این باشد که بعد الموصی یعنی چند سال به این عمو می داده، بعد این عمو هم فوت کرد، امام می فرماید همان را به ورثه اش بدهید، حالا شیخ از این فهمیده؟ از این روایت فهمیده که مراد موت قبل از موصی بوده، این که در نمی آید، ما که از این روایت در نیاوردیم، صاحب وسائل هم این را آورده، از این روایت ما این را در نمی آوریم و اعجب از همه اینها این است که مرحوم شیخ در نهایتاً اگر عبارت نهایتاً را بیاورید در نهایتاً صدر را از این گرفته، آن یوتی شخصاً فی کل سنة شیئاً، ذیل را از روایت محمد ابن قیس گرفته و ان شا الله بعد توضیحش خواهد آمد.

در این روایت این است که آن وصیت را به ورثه بدهد، مثلاً مال است، مال این قدر سالانه به ورثه بدهد، در این روایت این طور است به ورثه بدهد، اینجا آقایانی که مثل حتی شیخ مفید نوشتند که اگر مات موصی له قبل از موصی آن مال وصیت را موصی به را به ورثه موصی له می دهند، مثل همین اعطه ورثته یعنی آن مال را به ورثه ایشان بدهد، دقت کردید؟

من نظرم این است که روایت محمد ابن قیس این را نمی گوید، البته مرحوم شیخ مفید این مطلب را، واضح هم هست در مقنعه عبارت را از روایت محمد ابن قیس گرفته، لکن خود من عقیده ام این نیست، دقت کنید! خود من این را در روایت محمد ابن قیس دارد، البته

در ذیلش این طور است، قال الوصیة لوارث الذی اوصی له، این جا الوصیة دارد، آقایان هم همین طور حکم کردند یعنی الوصیة یعنی آن مال وصیت، من فکر می کنم شاید مراد امام سلام الله علیه الوصیة لوارث یعنی این وصیت بر می گردد به وارث مگر این که بگوید من از وصیت برگشتم، من فکر می کنم مراد الوصیة، خوب دقت بکنید، این غیر از اعطه ورثه، این با آن فرق می کند، امام می خواهند بفهمانند با موت او وصیت به هم نمی خورد، وصیت برای وارث است اما نه به این معنا که مال را حتما به وارث بدهد، من از این می فهمم این جور یعنی همچنان که آن موصی له حق داشت رد بکند یا قبول بکند این حق رد و قبول به وارث می رسد، مطلب روشن شد؟ یک دفعه می گوئیم اگر وصیت کرد فرش من را به زید بدهید، بگوئیم مراد این است که فرش به وارث می رسد، مثل همین اعطه ورثه، آن پول به وارث می رسد، یک دفعه می گوئیم وارثه يقوم مقامه یعنی هنوز مثلا این شخص حق داشت قبول بکند یا قبول نکند، رد بکند حتی بعد از رد قبول بکند، همین نکته به وارث می رسد، نه این که مال، مال وارث می شود، وارث زائدتر از خود مورث که نیست، خود مورث هم حق داشت قبول بکند یا رد بکند یا اگر رد کرد بعد قبول کند یا قبول کرد بعد رد بکند، من فکر می کنم الوصیة لوارثه یعنی این وصیتی که برای شخص بود و این آثار را داشت این آثار به وارث منتقل می شود.

پرسش: چون حق است حق را می شود انتقال داد

آیت الله مددی: آهان، این از این قبیل است، البته وصیت شاید حکم باشد و حق نباشد

اما این قابل انتقال است اما از عبارت شیخ مفید این است که خود آن مال به وارث می رسد مثل اعطه ورثه، از عبارت شیخ طوسی در نهاییه که چیز عجیبی است، در نهاییه فرض را از این جا آورده بعدش هم ذیلش را از روایت محمد ابن قیس گرفته، این خیلی عجیب است، کاری که مرحوم شیخ طوسی فرمودند در جمع بین روایات که الان می خواندیم کار بسیار عجیبی است.

اصولا روایت این سابطی اصلا هیچ دلیلی، نکته ای در آن وجود ندارد که این موت قبل موت موصی بوده، بلکه ظاهرش این است که بعد از موت موصی است. ظاهرش این است، ببینید آن اعطی عن له فی کل سنة شیئا، ظاهرش این است که آن اعطی له بعد از وفاتش دیگه، وقتی که ایشان فوت کرد نه این که الان زنده است، وصیت کرد که بعد از من به عموی من هر سال این قدر بده، پس این بعد از

موت موصی است، این حدیث ربطی به مانحن فیه ندارد. این حدیث در مانحن فیه نیست که الان فرض ما موت موصی له قبل از موت موصی است، علی ای حال ما که سر در نیاوردیم، از کار شیخ طوسی هم سر در نیاوردیم که این مطلب را فرمودند، ایشان بالا را از این جا گرفتند ذیلش را از روایت محمد ابن قیس، می خواهید عبارت شیخ طوسی را از نهائیه بیاورید، آن يعطی شخصا کل سنه شیئا، یا يعطی شخصا، کتاب الوصایا نهائیه را بیاورید تقریبا اواخر است، در کتاب مرحوم شیخ مفید آخرین باب وصیت است، مقنعه شیخ مفید را بیاورید آخر آخرش است، دیگه بعد از آن چیزی ندارد، در مقنعه شیخ مفید آخرین باب است.

مرحوم شیخ مفید همین طور که روایت است فهمیده است و دیروز عرض کردیم و در بحث دیروز گذشت، ظاهر روایت این است إلا أن یرجع فی وصیته یعنی موصی در وصیتش برگردد، ما احتمال دیگری هم اضافه کردیم، مگر این که مراد موصی شخص آن باشد، دیگه به ورثه نمی رسد.

پرسش: کدام بابش است؟ باب الوصیه

آیت الله مددی: مال مقنعه؟ بله ایشان کتاب الوصیه دارد اما به نظرم شیخ طوسی وصایا دارد.

مقنعه آخر، آخرین کتابی که تمام می شود. آخرین فرعی که دارد این است، آخرین بابی را که قرار داده این است.

یکی از حضار: ما ینبغی

آیت الله مددی: این که اولش است

این شیخ مفید تقریبا دقیقا عین روایت محمد ابن قیس فتوا داده است، بخوانید.

یکی از حضار: فإذا وصل الانسان إلى غیره بشيء من ماله فمات الموصی له قبل الموصی و ذلک کان واجعا علی ورثته و إن لم یکن

له ورثا

آیت الله مددی: ما یوصی به الی ورثته یعنی مال را به ورثه بدهیم، این در آن اعطه ورثه درست است اما در الوصیه من به نظرم می آید که باید این طور می گفت که این حق به ورثه منتقل می شود، قبول بکنند یا نکنند، ظاهر عبارت شیخ مفید موصی به داده می شود به ورثه، بخوانید. إلا أن یرجع فی وصيته.

یکی از حضار: فإن لم یکن له ورثه رجع

آیت الله مددی: آهان اگر ورثه ندارد، البته این باز بر می گردد به موصی بعد از موتش، این در این روایت نبوده

یکی از حضار: و کان میراثا بین ورثه الموصی من جمله ما

آیت الله مددی: من جمله ترکه الموصی، برمیگردد به ترکه موصی، به ورثه موصی می رسد.

آن وقت اگر عبارت مرحوم شیخ طوسی را هم از نهائیه آوردید، تا آنجایی که من نگاه کردم نه در خلاف و نه در مبسوط این مسئله را ندارد، خیلی هم عجیب است، نه در خلاف متعرض این مسئله می شود، در کتاب وصایا هر دو را نگاه کردم به حسب مراجعه ای که من داشتم، منتهی کتاب مبسوط را سریع نگاه کردم، کتاب خلاف را شاید با دقت بیشتری، در این دو کتاب ندیدم، در کتاب نهائیه ایشان دارد اما خیلی عجیب است، یک مطلب عجیبی است مطلب ایشان.

یک روایت دیگری است که باز در همین مصادر سه گانه آمده، این هم بر می گردد به محمد ابن احمد، کتاب نوادرالحکمه محمد ابن احمد ابن یحیی، این سندش بهتر است، بهتر از آن سند سابق است. این هم عن رجل اوصی له بوصیه و مات قبل أن یقبضها و لم یتربک عقبها، یعنی موصی له، قال اطلب له وارثا أو مولی نعمه فادفعها إلیه، قلت فإن لم أعلم له ولیا قال اجهد أن تقدر علی ولی فإن لم تجده و علم الله عزوجل منک الجد فتصدق منها، این شماره سه در این جا در این باب زده شماره چهار از تفسیر عیاشی عن مثنی ابن عبدالسلام با یک زیادی است، به نظرم دو تا شماره نمی خواست.

در کتاب مقنعه هم شیخ صدوق همین مضمون را آورده که در تفسیر عیاشی است، اینها روایاتی است که آوردند که اگر موت شد به ورثه، البته عرض کردم این دو تا روایت، دو و سه و چهار هم که دنباله سه بود اینها امر روشنی ندارند، نمی شود قبول کرد.

.....
دو تا حدیث هم هست که دلالت می کند بر این که وصیت باطل می شود، اگر مات قبل از آن وصیت باطل می شود، این دو تا روایت که معارضند همان طور که عرض کردیم قاعده اش را عرض کردیم غالباً معارض ها منفردات شیخ است، هر دو از منفردات شیخ است یعنی هیچ کدام از این دو روایت در قرن چهارم نبوده، هر دو در قرن پنجم آمدند.

شیخ در تهذیب و استبصار از حسین ابن سعید عن حماد ابن عیسی عن شعیب، شعیب ابن یعقوب عرقوفی این پسر خواهر ابوبصیر است، عن ابی بصیر، این یک سند.

و عن فضالة، عن العلاء عن محمد ابن مسلم جميعا عن ابي عبدالله عليه السلام، تصادفا علامه رحمه الله در کتاب مختلف این را آورده فی الصحيح عن ابی بصیر و محمد ابن مسلم جميعا عن ابی عبدالله، لفظ جمیع را هم مرحوم علامه آورده.

قال سئل عن رجل اوصى لرجل فمات الموصى له قبل الموصى، قال ليس بشيء، روایت دیگری را باز مرحوم شیخ طوسی منفردا آورده از ابن فضال پسر، علی ابن حسن ابن فضال عن العباس ابن آمر عن ابان ابن عثمان عن منصور ابن حازم عن ابی عبدالله عليه السلام، این روایت به لحاظ سند معتبر است اما خبر از آثار ابن فضال و موثق است، سألته عن رجل اوصى لرجل بوصية إن حدث به حدث فمات قبل الموصى له و مات الموصى له قبل الموصى، قال ليس بشيء، این هم فرمودند چیزی نیست، ليس بشيء چیزی نیست. این روایت دوم

پس ما دو تا روایت داریم، یکی موثقه همین منصور ابن حازم که از میراث ابن فضال پسر است، یکی هم از ابوبصیر و محمد ابن مسلم، نسخه محمد ابن مسلم از کتاب علاء است و نسخه خوبی است، این نسخه را فضالة ابن ایوب از کوفه به اهواز آورده و مرحوم حسین ابن سعید از او نقل می کند، این نسخه ای است که فضالة ابن ایوب، چون ما این را کرارا و مرارا توضیح دادیم یکی از وسائل نقل و ارتباط مابین حوزه کوفه و مابین حوزه اهواز همین فضالة ابن ایوب است که حسن ابن سعید یا حسین ابن سعید یا هر دو یا یکیشان از ایشان نقل می کنند. عده ای از مصادر کوفه را ایشان با خودش آورده در اهواز و آقایان نقل می کنند، به لحاظ رجالی مرد بزرگواری است فضالة ابن ایوب، ثقة جلیل القدر، به لحاظ رجالی مشکل ندارد اما گاهی اوقات در بحث حج هم دیدیم نسخه ای را ایشان نقل می

کند که اصحاب قبول نکردند، اصحاب رد کردند. یکیش هم همین جا الان نگاه می کنیم، ایشان مطلبی را فضالة از کتاب علاء نقل می کند طبق همان تصویری که ما همیشه داشتیم روی تحلیل فهرستی، از کتاب علاء ابن رزین مطلبی را نقل می کند اما کس دیگری از این کتاب نقل نکرده، با این که می دانیم کتاب علاء یعنی کتاب علاء ابن رزین که از محمد ابن مسلم بوده و تفقه علی ید محمد ابن مسلم یک کتاب مشهوری بوده، کتاب گمنامی نبوده لذا خود بنده یواش یواش چون چند مورد دیدیم، آن قدر زیاد نیست، به ذهن ما می آید که نکند فضاله نسخ نادر را نقل کرده، نسخه های شاذ و نادر را نقل کرده، خب ممکن است این سوال برای شما پیش بیاید یعنی چه نسخه های شاذ و نادر؟ دقت بکنید فضاله در وثاقتش بحث نیست، خوب دقت بکنید، اینهایی که کتابها را نقل می کردند فرض کنید فضاله کتاب علاء را نقل می کرد این دو جور بود، یکی این که تمام آن کتاب را نقل می کرد، تمام کتاب را بدون کم و زیاد.

دو: این جور بود که نگاه می کرد اگر حدیثی در این کتاب معارض با حدیث دیگر یا مخالف احتیاط است یا یک نکته خاص دارد اسم یک قسمی از روایات را حذف می کرد، آن چه که ما الان به ذهنمان می آید و این طبعاً حدس است، گفت و تظننت و ظن الالمعی عین الیقین، آنی که به ذهن ما الان می آید این است احمد اشعری کتابها را گزینشی نقل می کرده، انتخاب می کرده اما ابراهیم ابن هاشم کتاب را همان طور که بوده نقل می کرده لذا خیال می کنیم شاذ است، شاذ نیست، این کتاب بوده، ایشان گزینش نکرده.

من فکر می کنم با این تاملاتی که تا حالا در بعضی از موارد برای ما شده فضاله هم از این قبیل باشد لذا اگر می گوئیم شاذ به این معنا، نه شاذ به این معنا که در کتاب نبوده یعنی کتاب را نقل کرده، کما وجده نقل کرده، طبق نقلی که انجام داده کم و زیاد نکرده اما اصحاب ما این روایت را از این نسخه نقل کردند، نه این که اشکال در سر فضاله است، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ این نه این که اشکال در سر فضاله است، فضاله نقلی که کرده درست است، کتاب همان طور بوده اما اصحاب ما بعد که مقایسه کردند این قسمت روایت علاء را قبول نکردند چون با روایت محمد ابن قیس معارض بوده، این قسمت روایت کتاب علاء را قبول نکردند چون با روایت محمد ابن قیس معارض بوده پس فضاله اگر می گوئیم نسخه شاذی دارد به این معنا شاذ است که آن نسخه مشهور در اصحاب نبوده یعنی نسخه ای که اصحاب گزینشی و طبیعتاً گزینشی می دانید مختلف است، اگر احمد اشعری گزینش می کند یک چیز است، اگر

فرض کنید سعد ابن عبدالله گزینش بکند دیگری است، اگر محمد ابن احمد صاحب نوادرالحکمة گزینش بکند جور دیگری است، راه ثالثی است و هلم جرا، آنی که من الان به ذهنم می آید این است که این را مرحوم فضاله نقل کرده و این نقلش هم جاهای دیگر نبوده و اقوی شاهد بر این مطلب این است که این مطلب را هم شیخ منفردا از کتاب حسین ابن سعید آورده.

پرسش: می گوید رأیت الجماعة تاتی باصحاب المختلفه، نجاشی برای فضاله این گونه می گوید، از حسین ابن سعید می گوید مختلف الطريق است.

آیت الله مددی: فضاله مختلف الطريق است.

یکی از حضار: می گوید و رأیت الجماعة تروی باسانید المختلف الطريق عن حسین ابن سعید عن فضاله و الله اعلم.

آیت الله مددی: آهان، شما نصف عبارت را خواندید مثل لا اله الا الله، لا اله را خواندید ولی الا الله را نخواندید.

مرحوم نجاشی نقل می کند به نظرم حسین ابن سعید سورائی از او نقل می کند، حالا اسمش در ذهنم نیست که هر چه در کتاب حسین ابن سعید هست حسین ابن سعید عن فضاله این عن حسن عن فضاله است، حسین خودش از فضاله نقل نکرده.

پرسش: و إن حسین تفرد بفضاله دون الحسین

آیت الله مددی: آهان، حسین از او نقل نکرده.

بعد نجاشی به او اعتراض می کند، می گوید من در طرق زیادی از حسین ابن سعید دیدم که از فضاله نقل می کند، یک طریق واحد نیست، طرق تا حسین ابن سعید، نه حسین ابن سعید از فضاله، شما خیال کردید حسین ابن سعید طرقی از فضاله است.

این اشکال نجاشی به این حسین ابن سعید یزید سورائی، سوره یک منطقه ای است الان نزدیک بغداد الان ظاهرا به آن نمی گویند، علما یاد نمی آید، این به آن سوره می گویند، جایی است که نهر دجله یک مقداری می پیچد به اصطلاح، فکر می کنم الان ما در زمان ما محاوایل به آن می گیوند، آن جا خیلی چیز برق است، محول های برق زیاد است، توربین های برقی هست برای تحویل و جابجایی، حالا ما نیروگاه می گوییم، یک پایگاه برقی است، یک پایگاهی است برای نقل و انتقال های برق به نام محاوایل، حالا من

دقیقا نمی دانم لکن در زمان ما که می رفتیم محاویل می گفتیم، این نزدیک بغداد است به آن سورا می گویند، نهر سورا، شاید هم نهر سورا وارد دجله می شود، حالا من دقیقا برای من شبهه شد، می دانم نزدیک بغداد است، یک نهری است نزدیک بغداد چون در روایت ما هم آمده، بیاض نهر سورا، چون منطع است امام می خواهد بفرماید که این فجر مثل بیاض نهر سورا می ماند، سورا این است، ایشان مال سورا بوده، ایشان گفته که هر چه روایت داریم حسین ابن سعید از فضاله، حسین ابن سعید عن الحسن عن فضاله، حسن افتاده، چون حسین لم یدرک فضاله، لکن نجاشی می گوید ما زیاد حدیث دیدیم از مصادر مختلف و طرق مختلف نه طریق واحد، حسین عن فضاله.

حمل اینها بر ارسال به حسب واسطه بسیار بعید است، خب آقا تا این جا روشن شد، پس این حدیث الان این طوری است، آن وقت نکته فنی در این جا چیست که ما می گفتیم، در بحث دیروز هم گفتیم و امروز، نحوه جمع اصحاب ما بین این دو تا روایت است، اولین شخصی که جمع کرده خود شیخ طوسی است، خود شیخ طوسی بین این دو روایت که می گوید لیس بین شیء با روایت محمد ابن قیس این جور جمع کرده، گفته این دو روایت را حمل می کنیم بر جایی که رجع الموصی فی الوصیه، چون عرض کردیم در ذیل حدیث محمد ابن قیس دارد که وصیت مال ورثه است إلا أن یرجع الموصی، دقت کردید؟ لذا دارد إلا أن یرجع فی وصیته قبل موته.

پس این که فرمود لیس بشیء وصیت باطل است حملش بکنیم بر یرجع، یرجع فی وصیته، روشن شد؟ این وجهی است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب نوشته، خوب دقت بکنید چون به مناسبت بحثی که مرحوم آقای نائینی در بحث جمع گفتند شاهد بر این جمع هم ذیل روایت محمد ابن قیس است، إلا أن یرجع الوصی فی وصیته قبل موته یا قبل أن یموت، می گوید این شارح است، لیس بشیء یعنی رجع، این همان مثالی است که ما عرض کردیم برای امکان عقلی، گفتم مثال می زنیم، انصافا ما افاده لا وجه له، جمع تبرعی صرف است، اگر مراد از عبارت این باشد که وصیت باطل است با موت موصی له، کجا در آن دارد که یرجع فی وصیته؟ ایشان می خواهد آن ظاهرش این است که به مجرد موت باطل است، این می گوید نه به مجرد موت باطل نیست، اگر رجع باطل است، خب دو تا مفهوم مختلفند، روشن شد چی می خواهیم بگویم؟ خود مرحوم شیخ می گوید عبارت محمد ابن قیس شارح این روایت است، روشن شد انصافا

این نحوه شرحی که شیخ و لذا گفتیم اگر ابن ابی جمهور نظرش این باشد که واقعا هست در خارج و جمع تبرعی است اینجا هم جمع تبرعی است، خود شیخ اینجا جمع تبرعی کرده، می گفتم مثالش را، این مثال.

حمل این روایت لیس بشیء به معنای این که وصیت باطل است یعنی رجوع فی وصیته، با موت لیس بشیء نه این که بعد، این روایت می گوید با موت نه، وصیت هست مگر إلا أن یرجع فی وصیته، روشن؟

پس بنابراین این وجهی که مرحوم شیخ، مرحوم جامع المقاصد این وجه اول

مرحوم جامع المقاصد در این جا می گوید لیس بشیء مفهومش روشن نیست، معنایش روشن نیست، یک احتمال دارد که بگوید لیس بشیء یعنی وصیت به هم خورد باطل شد، یک احتمال دارد که این موت لیس بشیء، تاثیر نمی گذارد، وصیت هنوز باقی است. موت لیس بشیء، آن وقت وقتی وصیت باقی بود به دست ورثه است، ورثه می تواند امضا بکند قبول بکند و می تواند رد بکند.

آن وقت اگر شیء اطلاق داشته باشد کلی است

اطلاق ندارد، ابهام دارد، مرحوم جامع المقاصد می گوید لیس بشیء ابهام دارد، ابهام این را با روایت محمد ابن قیس بر می داریم. پس شیخ هم همین را گفت، گفت این لیس بشیء را بر می داریم با روایت محمد ابن قیس لکن حملش می کنیم بر یرجع فی وصیته، من می خواستم مثال بزنم، انصافا جمع شیخ جمع تبرعی است، جمع جامع المقاصد تبرعی نیست، چرا؟ نکته اش این است که خود این روایت ابهام دارد، لیس بشیء واقعا ابهام دارد، ما هم الان نمی فهمیم، ایشان می گوید لیس بشیء ینقض الوصیة، مراد این است یعنی موت تاثیر در وصیت ندارد، وصیت به حال خودش محفوظ است، همان حالت به ورثه منتقل می شود، احتمال هم دارد لیس بشیء یعنی لیس بشیء وصیت، وصیت باطل است، می گوید چون روایت ابهام دارد ابهامش را با روایت محمد ابن قیس بر میداریم، به نظر من این جمع مرحوم جامع المقاصد یکمی عرفی تر است تا جمع شیخ، علامه رحمه الله فهمیده نه لیس بشیء یعنی وصیت باطل است. اصلا این روایت را مقدم می کند بر روایت محمد ابن قیس، می گوید محمد ابن قیس مقولٌ علی جماعةٍ احدثهم ضعیفٌ و لعل هذه الروایة منه، یعنی به عبارۀ اخری علامه رضوان الله تعالی علیه در این مسئله رجالی صرف فکر می کند، به جمع دلالتی هم مراجعه نمی کند. به کتاب شناسی و

مباحث فهرستی هم فکر نمی کند، از عبارت نجاشی فهمیده ما چهار تا محمد ابن قیس داریم، یکیش ثقه، یکی ممدوح، یکیش هم ایشان ساکت شده و چیزی نگفته، کان خصیصا بعمر ابن عبدالعزیز، یکی هم گفته ضعیف، این همان نکته‌ای است که من عرض کردم از زمان علامه دیگه بحث های رجالی و شناخت حدیث و تحلیل حدیث بر اساس فهرست کلا از شیعه از بین رفت، قبل از علامه جمع. جامع المقاصد آمده باز چکار کرده؟ الجمع مهما امکن، لکن این جمع ایشان عرفی تر است، به خاطر چه؟ به خاطر این که انصافا روایت لیس بشیء ابهام دارد، چه چیزی لیس بشیء؟ وصیت لیس بشیء یا موت لیس بشیء؟

پرسش: اصحاب چه می گویند؟

آیت الله مددی: اصحاب که تا قبل از شیخ حدیث را حذف کرده بودند! تا قبل از قرن پنجم که نبود. در قرن چهارم نبود، در قرن سوم بود در دو کتاب، یکی کتاب حسین ابن سعید که مصنف است، یکی هم کتاب ابن فضال که از فطحیه است، میراث فطحیه است، در قرن چهارم که اصحاب حذفش کردند، فتوا هم به آن ندادند، علامه روی این مبنا که حدیث صحیح است و نسبت به روایت محمد ابن قیس اوضح سند است چون در آن روایت مشترک است و در این روایت مشترک.

پرسش: بالاخره موت موضوعیت دارد یا ندارد؟

آیت الله مددی: ایشان می گوید اگر موت آمد دیگه وصیت باطل است و این تقریبا رای مشهور اهل سنت هم هست که وصیت باطل است، البته اهل سنت به امیرالمومنین همین مطلب را نسبت دادند که وصیت درست است.

این چند تا جمع شد؟ دو تا، یکی این که شیخ فرمود و یکی این که علامه، یک نکته دیگه هم ما اضافه کردیم و آن نکته این بود که بگویم إلا أن يرجع فی وصیته مگر این که بگوید مراد شخص موصی له است، به ورثه اش نرسد، از اول مراد من شخص ایشان است، این يرجع فی وصیته کنایه از این باشد، توضیح دادیم، اگر این معنا باشد انصافا حمل این روایت بر این معنا به آن بعدی که شیخ گفته نیست و به این وضوحی هم که جامع المقاصد گفته نیست، یعنی ما ترتیب بندیش این جوری:

یک: آنی که شیخ گفته که روایت محمد ابن قیس شاهد باشد که مراد رجوع فی وصیته و وصیت لیس بشیء، این بعید بود.

دو: بگوئیم روایت محمد ابن قیس مگر مراد شخص موصی له باشد، این احتمالش در این روایت هست فمات موصی له، احتمالش هست که بگوید لبس بشیء یعنی شاید در نظر عرف این طوری باشد، اگر یک شخص معینی گفت و مرد بگوئیم شاید اصلا اولیش این است مال همین شخص است، مال کس دیگری نیست، این احتمالش باز به نظر من روشن تر است تا احتمال شیخ، مطلبی را که جامع المقاصد گفت که بگوئیم لبس بشیء مراد این است که الموت لبس بشیء، اجمالا صنایع این احتمال هم بد نیست، چرا؟ چون خود روایت مجمل است، خود روایت اجمال دارد، این چند تا شد؟ سه تا وجه شد، آن وقت قدر متیقنش چه می شود؟ قدر متیقنش این می شود که بگوئیم موت لبس بشیء، قدر متیقن ندارد، دو تا تفکر مختلف است

پرسش: اجمال دارد دیگه، بالاخره اجمال قدر متیقن دارد.

آیت الله مددی: اجمال دارد ساقط می شود

این هم راه دیگه، علامه هم آمد بحث رجالی مطرح کرد این را مقدم کرد، جای دیگه علامه آن را مقدم کرده، این جا این را در مختلف مطرح کرده، دفتوای اصحاب هم خلاف علامه با همان روایت محمد ابن قیس است، حالا سوال این است آن بحثی که من دیروز در بحث اشاره کردم ما بیاییم آیا بگوئیم چون الجمع مهما امکن آن هم جمع عرفی که جامع المقاصد، اصلا بررسی روایت نکنیم، خب ما وقتی می آئیم نگاه می کنیم روایت اول که مال حسین ابن سعید است این مصنف است، حالا اگر مصنف کار خود حسین باشد، یک دفعه مصنف را اصحاب آمدند گفتند این کتاب تو مصنف است، این یک نکته است، اگر خودش مصنف باشد گفت من دارم جمع می کنم پس این خیلی به لحاظ فهرستی ارزش ندارد، چرا؟ چون روایت حجت را نیاورده، مجموع روایات را جمع کرده ولو از دو سند است، یکیش از طریق محمد ابن مسلم است و یکی از طریق ابی بصیر، یکی از کتاب علاء است، می خواسته بگوید این در یک نسخه شاذی از کتاب علاء هست، چون کتاب علاء چندین نسخه دارد، نسخ متعدد دارد. دقت فرمودید؟

پس نظر مرحوم حسین ابن سعید این بوده که این در یک نسخه شاذ از کتاب علاء هست، نسخه شاذ به این معنا که این نسخه بوده لکن اصحاب از او بعدها نقلش نکردند، در اختیارات اصحاب وارد نشده، این مال کتاب حسین ابن سعید.

کتاب ابن فضال پسر را من نمی دانم تازگی عرض کردم، آنچه که ما توضیح دادم محل بحث این بود کتاب ابن فضال پدر خیلی شخصیت بزرگی است، جهات معنوی هم دارد و گفته شده آخر عمر هم از فطحیت برگشت اما ابن فضال پسر از فطحیت برنگشت، کان فطحیا إلی آخر عمره کله، اصولا من عرض کردم کتاب ابن فضال پسر در آثار قمی ها که بحث فهرست به قم می آید خیلی کم است، کلینی خیلی کم دارد، صدوق تقریبا ندارد. روشن شد؟ آثار ابن فضال پسر در آثار قم نیامده است، حالا چرا نیامده؟ وقتی مراجعه تاریخی می کنیم ابن فضال پسر به لحاظ علمی و اطلاع آن را قوی تر از پدر می بینیم، پدر را به لحاظ شخصیت اجتماعی و معنویت و قدس و ورع و تقوی و بعد هم گفتند از فطحیت برگشت، آن را مهم تر از پسر می بینیم اما پسر به تعبیر نجاشی می گوید هر کتابی از کتب ائمه بوده من پیش پسر دیدم و در ناحیه عراق و خراسان کسی مثل ابن فضال پسر ندیدم، عیاشی تصریح می کند، شهادة عن حس می دهد لذا به لحاظ علمیت ابن فضال را ما شواهد بیشتری می بینیم، به لحاظ معنویت و به لحاظ اهمیت آن را.

از یک طرف دیگه از امام عسگری نقل شده اقول فیها خذوا ما رووا و ذروه ما رثوا، یعنی یک مقدار روایات ابن فضال را استثنا کردند، آیا این جزء استثناهاست؟ چون مشهور بین اصحاب به آن روایت محمد ابن قیس عمل کردند، اگر این لیس بشیء وصیت باطل است در روایت محمد ابن قیس هست که وصیت درست است، به ورثه می رسد، می تواند قبول بکند یا رد بکند، دقت کردید؟ پس کتب روایات، چرا؟ حالا من بحث کردم که چرا، چون این دائما إلی آخر عمره کان فطحیا قمی ها قبول نکردند؟ آثار ابن فضال پسر در قم خیلی کم است به خلاف آثار ابن فضال پدر، خصوصا در کافی، احتمالی که من معقول تر دادم، پسر هم رتبه مثل احمد اشعری است، مثل احمد برقی است و هر دوی اینها یعنی همه اینها، اینها راوی آثارند، ناقل آثارند یعنی خودشان از امام چیزی نشنیدند، مصادر نقل کردند، مثلا اینجا ابن فضال پسر عن عباس ابن عامر یا ابان ابن عثمان، احتمال کتاب ابان باشد، احمد اشعری هم کتاب ابان را نقل کرده فرق نمی کند، آن چه که به قم آمد و مشهور شد آثار احمد اشعری بود و احمد برقی چون مفروض این است که هر دو یا هر سه، کسانی که در این طبقه هستند اینها از امام نقل نمی کنند، میراث نقل کردند، قمی ها به میراثی که شیعه نقل کرده اعتماد کردند، دیدند احتیاج نیست به میراث او برگردند

پرسش: خب احمد خودش قم بوده، ابن فضال هم قم آمده

آیت الله مددی: نه خیر، نه

پرسش: آثارش هم نیامده؟

آیت الله مددی: آثارش به قم نیامده

لذا بیشترین مطلبی که ما از آثار ابن فضال پسر داریم منفردات شیخ طوسی است.

پرسش: از هم دوره خودش هم نقل نمی کرد؟

آیت الله مددی: احمد از پدرش نقل می کند.

پرسش: نه احمد اشعری از ابن فضال خود پسر،

آیت الله مددی: از پدر نقل می کند ولی از پسر نه، اصلا ندارد.

دقت کردید؟ پس اگر ما به لحاظ فهرستی که عرض کردم نگاه بکنیم این که علامه می گوید سند صحیح است گفتم، لذا این هر دو روایت فی نفسه مشکل دارد، قبل از این که به جمع برسیم. مطلب دیروز روشن شد من چه گفتم؟ من در بحث گذشته گفتم و بعد روشن می کنم، ظاهر عبارات نائینی و اصحاب این است که ما مادام می توانیم جمع بکنیم دیگه کار نداریم، قبولش می کنیم و جمع می کنیم، ما آمدم این بحث را مطرح کردیم که اگر بخواهیم جمع بکنیم قبل از جمع بحث صدور را نگاه بکنیم، بحث صدور همچنان که بحث های رجالی در صدور تاثیرگذار است بحث های فهرستی هم در صدور تاثیرگذار است، ما بخواهیم به لحاظ فهرستی نگاه بکنیم هر دو روایت مشکل دارد.

پرسش: ابن فضال را به مکتب بغداد آوردند، الان قم نیاورده بودند.

آیت الله مددی: شیخ طوسی آورده، به نظر من الان مرحوم کلینی هم از یکی از بغدادی ها آورده، از قمی ها نیاورده، کلینی به عنوان علی ابن حسن اسمش را برده در کافی، موارد معدودی است به اسم علی ابن الحسن، اما عن ابن فضال زیاد است، اصلا ابن فضال در

کلینی پدر است، ابن فضال در تهذیب پسر است، لذا همیشه این را گفتیم تهذیب و استبصار هر وقت گفت ابن فضال پسر است، آن هم هر وقت گفت ابن فضال پدر است، پس بنابراین این دو تا حدیث به لحاظ فهرستی و صدور الان مشکل دارند.

حالا مشکل قسمت حسین ابن سعید به خاطر مصنف بودن است، مشکل کتب بنی فضال یا به خاطر این که اینها روی میراث ها حساب کردند و یا به خاطر کلام امام عسگری سلام الله علیه است اما کلام امام عسگری روی کتاب ابن فضال پسر نیست، آنی که بیوتنها منها بیشتر کتب پدر بوده، آیا قمی ها به این روایت عمل نکردند و این روایت را نیاوردند؟ به خاطر این که دیدند این روایت مخالف با روایت مشهور است، با آن روایتی که محمد ابن قیس نقل کرده یا نکات دیگری بوده العلم عندالله، به هر حال در طبقه ابن فضال پسر ما بزرگان قم داریم، قمی ها از بزرگان خودشان نقل کردند، دیگه نوبت نرسید که از ابن فضال چون احتیاجی به او نشد مخصوصا که او فطحی بود، کان فطحیا إلی آخر عمره کله و مخصوصا که امام فرمودند قسمتی از روایات آن را قبول نکنید. آن هم که مصنف است، از آن طرف هم و لذا ما همیشه عرض کردیم اصلا شیخ طوسی منشا تعارض است، اگر شیخ طوسی نبود ما اصلا از این دو تا روایت خبر نداشتیم، منشا تعارض شیخ طوسی است و شیخ طوسی جمع دلالتی کرد که انصافا جمع دلالتش بعید بود، انصافا بعید بود، دقت کردید؟ باز جمع دلالتی جامع المقاصد به نظر من بهتر بود چون واقعا لیس بشیء ابهام دارد، واقعا ابهام دارد، لیس بشیء ینقض الوصیة مرحوم جامع المقاصد این جوری معنا کرده، آن وقت گفته این ابهامش را با حدیث محمد ابن قیس بر می داریم، شیخ طوسی می گوید نه إلا أن یرجع فی الوصیة این را با محمد ابن قیس بر می داریم که این خیلی بعید است.

فکر می کنم یک مقدار زیادی مطلب روشن شد و یک قسمت مهمی که در این جمع دلالتی آقایان گفتند چون در بحث اصول هی سعی کردم فرار بکنم، چون منتظر بودم تطبیق بکنم، با این تطبیق ما ان شا الله

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين